

مایه های اسلامی، در فلسفه «خودی»، اقبال لاهوری

علامه «اقبال لاهوری» یکی از تجلیات اسلام در ظرف وجدان قرن حاضر بوده و سایر مسایل را از دیدگاه دین مبین نقد و بررسی نموده است. مهمترین افکار فلسفی وی «خودی» است که معانی این اصطلاح در آثار مشهور و منظوم وی معادل «خود» و «نفس» و «شخص» و «ذات» آمده و در مورد اهمیت آن تصور «خود» می فرماید:

سراذوق «خودی» چون انگبین است چگوبم ، واردات من همین است
نخستین کیف او را آزمودم دگر بر خاوران ، قسمت نمودم
فکر خودی «اقبال» چنانکه خود وی گزارش بیان داشته ، ماخوذ از این آیه قرآن مجید است «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهدیتم الی الله مرجعکم جمعیاً فیتبکم بما کنتم تعملون (سوره م، آیه ۱۰۱)» (۱) قول معروف زیر حضرت علی (ع) هم که بعضی آنرا بعنوان حدیث پیغامبر اسلام (ص) ضبط نموده اند مورد استناد اقبال قرار گرفته است: «من عرف نفسه عرف ربه» در مشنوی مسافر آورده است:

رمزدین مصطفی (ص) دانی که چیست ؟ فاش دیدن خویش را شاهنشهی است
چیت دین ؟ دریافتن اسرار خویش زندگی مرگ است بی دیدار خویش
آن مسلمانسی که بیند خویش را از جهانی برگزیند خویش را
از ضمیر کاینات آگناه اوست تیغ موجود الا الله اوست

۱- شما که ایمان دارید! بخودتان پردازید. هر که گمراه شده، شما را اگر هدایت شده باشید، زبان نمیزند. بازگشت همه شما بخداست و از آنچه میکرده اید، خبرتان میدهد.



در میان متصوفه ، اقبال بیشتر بافکار خود شناسانه «عین القضاة همدانی (م ۵۲۵)» «مولانا جلال الدین محمد مولوی (م ۶۷۲ هـ)»، «شیخ محمود شبستری تبریزی (م ۸۷۲ هـ)» و «عبدالکریم جیلی (م ۸۱۱ هـ)» توجه داشته و چنانکه طی نامه ای بنام خاورشناس فقید «دکتر ریونولد نیکلسون» اظهار نموده ، تشابه بین بعضی از افکار وی و «نیچه آلمانی» و «برگسون فرانسوی» و غیرهم از امور اتفاقی است و از آن زمان باین اندیشه متوجه بود که هنوز به اساسی فیلسوفان اروپائی مذکور آشنائی نداشته است (۱)

بهر صورت ، فلسفه «خودی» اقبال ، فلسفه مثبت وجود محسوسات است که جنبه فلسفه اشراق را داراست. عاطفه و عشق، در نظری وی ، برخورد رجحان دارد. اقبال کوشش می کند که جهانیان ، و در مرحله نخست مسلمانان، عارف خویش و متکی بخود باشند - مثنوی اسرار خودی ، کیفیت اوصاف ایجابی و سلبی «خودی» را عرضه می نماید. مراحل اطاعت و ضبط نفس و نیابت الهی مبنی بر اهداف عالی و عشق با فردی کامل و سخت کوشی ، که در این کتاب آمده ، خواندنی است - اقبال از منت پذیری بیجا و سهل گذرانی انتقاد می کند و برای توصیه سخت کوشی از القاب «بوتراب» و «کرار» حضرت علی (ع) استشهد می کند و برای مبارزه بی گیر صلاهی عام می دهد :

ممکنات قوت مردان کار گزرد از مشکل پسندی آشکار
زندگانی قوت پیداستی اصل او از ذوق استیلاستی
از رسوز زندگی ، آگاه شو ظالم و جاهل ز غیر الله شو
سایر متصوفه از لزوم فتای خود صحبت کرده اند ، ولی اقبال به بتای «خود» اعتقاد دارد - اموری که شخص و ذات انسان را محو و نابود یا ضعیف کند ، بنظر وی زشت و قابل رد است - با زبان شعر می فرماید :

اگر نظاره از خود رفتگی آرد ، حجاب اولی
نگیرد با من این سودا ، بهازس گران خواهی

زمن گو صوفیان با صفــــــــــــا را خدا چو یانی ، معنی آشنا را
غلام همت آن خود پرستم که با نور «خودی» بیند خدا را
از اهمیت های ویژه تصور خودی ، یکی حرکت دمام و جهدرهم و سخت کوشی است - اقبال را پدرستی شاعر حرکت و سخت کوشی تلقی کرده اند - بنظر وی بدون سعی بی گیر «خودی و حیات» انسان با فساد و نابودی روبرو میگردد ، در کتاب «احیای فکری دینی

(۱) افکار و انکلمات اقبال (انگلیسی) جمع آوری سید عبدالواحد معینی ، چاپ لاهور



در اسلام» او برای اهمیت حرکت در ساختمان تصورات اسلامی، یک باب مخصوص نموده و داد تحقیق داده است (۱) در اشعار وی نیز حرکت و کوشش کرارا مطرح گردیده است مثلاً: زندگی جهد است و استحقاق نیست جز به علم انفس و آساق نیست

ز شرر ستاره جویم ، ز ستاره آفتابی سر منزلی ندارم که بعیرم از قراری
 زجوی کهکشانشان بگذر ، ز نیل آسمان بگذر ز منزل دل بعیرم گرچه باشد منزل ماهی
 دوم اینکه «خودی» وی یادآور اصل همه ، خداوند متعال است - شاعر مشرق زمین ،
 «انای مقید یعنی خودی» را بخشی از «انای مطلق ازلی» قلم داد نموده و در هر حال برای
 ابقای «خودی» خود توصیه می نماید که از خداوند استمداد کنیم . او بدینوسیله «خودی»
 متکران خدا را فاقد جنبه انسانی قرار می دهد :

ز آغاز خودی کس را خبر نیست خودی در حلقه شام و سحر نیست
 ز خضر این نکته نادر شنیدم که بحر از موج خود دیرینه تر نیست

خودی را از وجود حق ، وجودی خودی را از نمود حق ، نمودی
 نمی دانم که این تابنده گوهر کجا بودی اگر دریا نبودی (۲)
 سوم اینکه «خودی» بنظری برای «بخودی» یعنی خودشکنی و اشتغال ورزیدن به
 خدمت جامعه مهم است - اقبال اشخاص بی نیاز از جامعه را دوست ندارد - خودشناسی ،
 وی در مراحل نهائی «جامعه شناسی» است ، و این نکته بسیار باارزش می باشد :
 فرد و قوم آینه یکدیگرند سلک و گوهر کهکشانشان و اخترند
 فرد تا اندر جماعت گم شود باطله و سعت طلب قلمزود
 در جماعت خود شکن گردد خودی تا ز گل برگسی ، چمن گردد خودی
 نکته چهارم اینست که چون اساس فلسفه خودی ، بر تعالیم اسلام استوار است ،
 بنابراین فلسفه وی فلسفه بشردوستی است که جنبه جهانی دارد - علتش آشکار است که
 «اسلام» دین عالم است ، و انکاریکه از آن دین مبین بدرستی متشعب میگردد ، بایستی

(۱) ترجمه آقای احمد آرام ، تهران ص ۱۶۷ به بعد

(۲) نیز ، قرب جان بآنکه گفت انی قریب از حیات جاودان بردن نصیب

زندگی نیست ، تکرار نفس اصل او از حق و قوم است و پس

(جاودان نامه)



جنبه جهانی داشته باشد - اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر هم در پیغام روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۷ ش خود که بمناسبت روز اقبال شرف صدور یافت ، همین جنبه فلسفه اقبال را ستوده بودند که :

«آثاری از قبیل پیام مشرق وزبور عجم و ارسغان حجاز را بحق می‌توان از نفایس گنجینه ادب فارسی شمرد - ولی این اشعاربهمان اندازه که از نظر فصاحت دلپذیر است ، از نظریه و فکری که در آنها متجلی است ، عمیق و عالی است - ما اقبال لاهوری را از لحاظ این روح و اندیشه یک انسان واقعی می‌شماریم و برای او مقاسی را قایلیم که بحق می‌باید برای خادمان حقیقی بشریت قایل بود «اشعار بشردوستی این خادم حقیقی اینای نوع راملاحظه فرموده ، برای قرین رحمت بودن روح پرفتوح وی دست بدعا باشیم :

آنچه در عالم ننگجد آدم است	آنچه در آدم ننگجد عالم است
حرف بد را بر لب آوردن خطاست	کافر و مومن ، همه خلق خداست
آدمیت ، احترام آدمی	باخبر شو ، از مقام آدمی
آدمی از ربط و ضبط تن به تن	در طریق دوستی ، گامی بسزن
بنده عشق ، از خدا گیرد طریقت	می‌شود بر کافر و مومن شفیق
کفر و دین را گیر در پهنای دل	دل آگر بگریزد از دل ، وای دل

مناسبت آغاز هفته اقبال از روز شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۳ ش در تهران اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر و نخست‌وزیر پاکستان در پیامهای خود جنبه بشردوستی نظریه اقبال را یک بار دیگر بیان داشته‌اند . در قسمت اول پیام شاهنشاه می‌خوانیم :

«مناسبت آغاز هفته اقبال ، بار دیگر به خاطر این سخنور نامی پارسی‌گوی پاکستان و بزرگمرد جهان اندیشه و معنویت درود می‌فرستیم و پیام بشر دوستانه او را که مبشر صلح و دوستی همه زادگان آدمی است گرامی می‌داریم . در تاریخ طولانی و پر نشیب و فراز جامعه بشری شاید هرگز درک مفهوم چنین پیام دوستی و تفاهمی باندازه امروز ضروری نبوده است زیرا اکنون برای جامعه انسانی صلح و تفاهم بصورت شرط اصلی زندگی و بقا درآمده و پیشرفت شکفت‌انگیز دانش و صنعت خواه ناخواه همه جوامع بشری را در برابر این واقعیت قرار داده است که یا با یکدیگر از در تفاهم و همزیستی و سازش درآیند و بکوشند تا اختلافات خویش را با منطق و واقع بینی و از طریق مسالمت حل کنند و یا اساس موجودیت خود را در معرض نابودی قرار دهند حقیقتی که اقبال در «پیام شرق» خود و در سایر آثار خویش بگوش مسا میرساند انعکاسی از همین واقعیت است»